

موالغز من المقدیر المحبوب

فضا بد و مسطحات و توجیع که بعد از غروب شمس حقیقت جلال
اندس باجی جل ذکره الاعلی از لسان ابن علی جار جاری شد
در حقیقت مجال بهم داده بود بصورت بی شک

| | |
|--------------------------------------|---------------------------------------|
| آه کاند در جام جانف ز نریغ قضا | بخت جاسر سراج روح افزا شکر کمان کوا |
| بهر بر دور دست در مان بهر بر دور دست | آه در این درد به در مان در سنج به دور |
| چشم امکان خیره آمد قلب عالم تیره گشت | لشکن دل به صفای حیرت سینه |
| منقصر کردید از این صدر مبارک گشت | سهمگر کردید از این لطف عرش کبریا |
| گشت ساکن بجز سراج کم ز سراج گشت | سج زین در ریغ در وقت جان اوی |
| دایت اسما جز سر کون شد بر زمین | ناز غریب آفرینش شد بر سا |
| انکه در عالم قیامت از غم زاریش شد چه | کرد در عالم قیامت از غم زاریش |
| انکه از طرفان انظار تر میگفت کرد | برسیان در منصفی باز از خورشید این ترا |
| بجز انظف کشته با قوت خود که در غرق | شد چه از چشم فرج روح طوفان کجا |
| شد کین سلطان امکان در لایر ملک | شد همان شمس لقا در منرب در س بقا |
| گوشه محروم از امکان در قاهره | چشم شد منوع از انوار خورشید لقا |
| نوزده بوم انحال از در نشسته بستی | فجر بست صدم ز قیده شد قایب زنا |
| بود با دس عشر ماه در میان یعنی ایام | بود نالت عشر شهر مین و طایم و نا |
| هم ز نوزدهم شد منتظر منتظر از روز | هم ز هجرت کبیر او سینه دهنه گرفتار |
| این صحبت گشت عاشر این عزت شد | جمله غلغلاب ریت کرد به تاریخ غزا |

۱۳۰۹

| | |
|--|-------------------------------------|
| سبع عشر اعیان چه سر در بوم کوه | در فضای ارض حکما کس سجده بر ملا |
| عقل حکما جو شایع از وضع دار شرف | جمع ده کجگر شدند ز بحر اظفار دلف |
| هم ز جوت عم زونا که بر کوهان علم | هم ز عراب جد و استیلا و استیلا |
| به سخن مبارک عین عظم در رسم | قام خدمت بعرف صبر و استیلا |
| حضرت عین الله در عظم رجب از کرم | این چنین منسوب به بحر طبع و درنا |
| کس کرد مضطرب زیرا که حق فرموده است | در کتاب الله شرح بر تمام ما سرا |
| ما حسد این چون که شمر جانم خرب | هم نما و حکم بختان شود از روی ما |
| بجکه بر حضرت ارم برایت قائم بود | مسلطن به شید و از زود بر عالم لوا |
| در ظهور حکمتی در ضمیمه عم حکمت گشت | کس ندانند حکمت این بر هر فردان خدا |
| پس بایه نطق کردیم در عطار ابر | پس بایه نطق به شیم در جبر و خدا |
| از به پیشین حضرت جلیک و احدی شوم | روح انور جلیک عالم و سیم از این ندا |
| با زود تن بوده اند اصحاب بسیار است | بده روح الله و از انوار هم مکان شرف |
| ما بگردانده که استیم این زمان چه در آن | بجکه روشن دل ز انوار و آثار صحب |
| منت ای زود که کل در نظر عین عظم | فرع آن حد استیم در سراج آن بحر عطا |
| استقیم و سلطان بشید بر اثر عظیم | حاضر از این صحبت تا که از این بلا |
| ما شمس سوزید قد از این صحبت عظیم | زدن مرقع صبا بر جیل کائنات |

فی المرثیه

| | |
|---------------------------------|--------------------------------|
| ارادت در عزای تو روح تو دم گزیت | از صحبت خود و خود و قدم گزیت |
| دین غصه آرزو خود عدم میگشت و جو | از آنکه در غم تو جو و عدم گزیت |